



میرگرده خانہ داستان اہوان  
دیوار گادیان داستان  
انقلاب اسلامی



گزارش

داستان انقلاب

# پیشینه، ضعفها و قوتها

## محمدرضا بایرامی، مدیر خانه داستان:

امیدواریم بتوانیم در خدمت اساتیدی که هستیم بررسی‌ای داشته باشیم از عملکرد ادبیات داستانی در موضوع انقلاب اسلامی. این بررسی به این معنی نیست که موفق بشویم تکلیف ادبیات داستانی انقلاب را روشن کنیم. البته اگر کسی این کار را بکند، کار بزرگی کرده است. اما می‌دانیم که این کار یک روز و یک نشست نیست و این نشست شاید تنها تلنگری باشد؛ تا دیگران هم این قضیه را دنبال کنند و به نتیجه قابل قبولی برسند.



این موضوعی است که جای خالی آن خیلی احساس می‌شود؛ و به نظر من، خود دردی است که بیست و پنج سال از پیروزی انقلاب می‌گذرد، و در عرصه مورد اشاره، هیچ کاری درباره انقلاب نشده است.

البته حالا من اصلاً به دیدگاه کار ندارم. ولی با صرف نظر از آن هم، واقعاً کار اساسی در این زمینه انجام نشده است. بخصوص اگر این کار و این حرکت را با انقلابهای دیگر مقایسه کنیم مثلاً همین شوروی که کنارمان بود؛ و ما چه به عنوان خواننده یا نویسنده - اکثراً تحت تأثیر ادبیات روس بودیم و یا حداقل آن را مطالعه می‌کردیم؛ می‌دیدیم چقدر در زمینه انقلاب اکبر ۱۹۱۷ کار کرده‌اند و شاخص‌ترین کارهای بعد از قرن نوزده و بیست - که دوره اوج ادبیات آنها بود - کارهایی بود که در زمینه انقلابشان توانستند انجام دهند. نمونه شاخص آن «دن آرام» شولوخوف است. وقایع انقلاب و جنگ تحمیلی و کردستان ما هم، آن قدر هست که بتوان از آن، مانند «دن آرام» را خلق کرد. حالا ما دور هم جمع شده‌ایم که شاید بتوانیم کمک کنیم تا این قضیه، جدی گرفته شود.

اعتقاد من این است که در این باره، متولیان فرهنگی ما، هیچ کاری نکرده‌اند. و جای سؤال بزرگی است که چرا این‌جوری است؟ خود نویسندگان هم اقدامات اساسی‌ای نکرده‌اند؛ و اثری که جنبه‌های مختلف قضا را در بر بگیرد، پدید نیامده است.

امروز درباره این مسائل صحبت خواهیم کرد. یک بخش از جلسه را دوستان به صورت انفرادی صحبت می‌کنند، و بخش دیگر برنامه، میزگردی است با سروران بنده که بی‌نیاز از معرفی هستند. مع الوصف، به رسم این گونه نشستها، معرفی می‌کنم: آقای محمدرضا سرشار، سردبیر ماهنامه «ادبیات داستانی» و سردبیر مجله «سروش نوجوان» و عضو شورای سردبیری و دبیر گروه ادب و هنر روزنامه «جوان» هستند. ایشان از سال ۱۳۶۰ گوینده قصه ظهر جمعه رادیو بودند و اتفاق عجیبی که برای من افتاد، این بود که رادیو برنامه‌ای داشت به نام «قصه‌نویسی»، که این کار را آموزش می‌داد. من آثارم را برای آن برنامه می‌فرستادم. تا آنکه بعداً متوجه شدم مسئول آن برنامه، آقای رهگذر یا سرشار هستند.

به هر حال، در عرصه ادبیات کودک و نوجوان و بخصوص نقد، ایشان

حداقل نزدیک به سه دهه است که کار می‌کنند؛ و همچنان، با توان خوب به این کار ادامه می‌دهند.

استاد فیروز زنوزی جلالی هم، معرف حضور هستند. بیشتر رمان نویس هستند و اخیراً گرایش به فیلمنامه نویسی پیدا کرده‌اند. اما ایشان را بیشتر به عنوان رمان نویس می‌شناسیم. ایشان با مجموعه داستان شروع کردند. سابقه قلمزنی در پیش از انقلاب دارند و اخیراً رمان می‌نویسند و رمان ایشان (مخلوق) در حال ترجمه به زبان انگلیسی است.

دکتر محسن پرویز پزشک هستند. اما قبل از اینکه پزشک باشند، در واقع نویسنده بودند و هستند. اخیراً علاوه بر نوشتن، در مباحث نظری و در واقع نقد کتاب هم شرکت می‌کنند و از محضر ایشان استفاده می‌کنیم. هم در حیطه ادبیات بزرگسال کار کرده‌اند و هم ادبیات نوجوان و زندگینامه‌نویسی. قرار بود خدمت استاد رضا سید حسینی هم باشیم. متأسفانه ایشان ناراحتی پا داشتند و نتوانستند حضور داشته باشند.

**زنوزی:** بسم الله الرحمن الرحیم. در ارتباط با داستان انقلاب اسلامی، آقای بایرامی اشاره‌ای به ادبیات شوروی سابق کردند؛ که من فکر می‌کنم یکی به خاطر همجواری و یکی از لحاظ مرزها و تأثیرگذاری شدید این ادبیات بر داستان کشور ما حائز اهمیت است.

در شوروی آن زمان، که کمونیستی بود، می‌آمدند برای نویسندگان امتیازات بسیار ویژه‌ای قائل می‌شدند. اگر نویسنده‌ای موفق می‌شد یک داستان کوتاه در یکی از نشریات ادبی - فرهنگی آنجا چاپ کند، این فرد شناسایی می‌شد. که طبق قانونی که بود آن فرد از شغل معمولی خودش جدا می‌شد. ویلایی به او می‌دادند و از بزرگ‌ترین کتابخانه جهان در آنجا استفاده می‌کرد، و وقتش آزاد بود تا بنشیند بنویسد. آنان معتقد بودند که از ابزار ادبیات می‌توان احسن استفاده را کرد. محصول آن هم «دن آرام» و «زمین نواباد» بود.

اما جدا از این مطلب هم اگر به تاریخ نگاه کنیم، می‌بینیم لشکرکشی‌ها و جنگهای زیادی رخ داده است. ولی واقعاً در ذهن کدام یک از ما، یکی از این رویدادها مانده است؟ زمانی قسمتهایی از تاریخ ماندگار شده‌اند که ادبیات به کمک آنها آمده است.

ادبیات به محضی که وارد میدان شده و یک واقعه تاریخی را به قالب داستان ریخته و داستانی کرده، آن حادثه ماندگار شده است. این، از خاصه‌های ادبیات است که واقعیهایی تاریخی را جاودانه می‌کند. یک نمونه‌اش، «خواجه تاجدار»؛ که یک فرانسوی آن را نوشته است.

به خیلی از آثار دیگر هم در دنیا می‌توان اشاره کرد. مثل جنگ روسیه و فرانسه در «جنگ و صلح»؛ که تولستوی آن را ماندگار کرده است.

بنابراین، اگر بپذیریم که ادبیات باید بیاید به کمک وقایع تاریخی، و اگر نیاید، آنها در گذر زمان فراموش می‌شوند. سؤالمان این است که در مورد انقلاب اسلامی چه اتفاقی افتاده است؟ اگر این ادبیات نباید وقایع اتفاق افتاده در جریان انقلاب را داستانی کند، بی‌گمان فراموش خواهند شد.

اما اینکه چرا این ادبیات، تا امروز، ادبیات درخوری نیست جای بحث دارد. تا آنجا که در ذهن هست، چند رمان در این باره نوشته شده است. مثلاً «آزهای سرزمین من آقای» براهنی؛ که کار دوشقه و دو تکه‌ای است. بیکره آن دو تکه است. یک قسمت مسائل پادگان را مطرح می‌کند و یک مقدار همسو می‌شود با انقلاب.

از سوی دیگر، در «مدار صفر درجه» شاهد این مطلب هستیم؛ نوشته احمد محمود. که آن هم صحنه‌های زیادی می‌طلبد درباره آنچه در آن به انقلاب برمی‌گردد. در «مدار صفر درجه»، آدمهایی که در جغرافیای مرکزی قرار دارند هر کدام نماینده یک قشر از جامعه هستند. چون تلاطمهای دوران انقلاب

است. در این رمان، تنها شخصیتی که مذهبی است، حاج آقا عطار است. او ظاهراً فردی است که اعلامیه امام را پخش می‌کند و به عنوان نماینده این قشر حضور دارد. ولی ما می‌بینیم که باز هم از گزند ذهنیت سیاسی نویسنده مصون نمی‌ماند.

در «طبل آتش» هم به این موضوع (انقلاب) پرداخته شده است. این کار آقای علی اصغر شیرزادی، به خاطر ویژگی خاص نویسنده، ایجاب می‌کرده که به سمت و سوهایی برود.

البته، یکی از نکات مهمی که باید توجه کرد این است که ما نباید متوقع باشیم که برای ما سفارش نویسی کنند. این از ریشه و اساس تصور غلطی است. چون یک نویسنده، وقتی اثری را می‌نویسد برآیند داستان، همسویی دارد با طرز تفکر و باورهای او.

ضمن اینکه البته باید توجه داشته باشیم که هیچ نویسنده‌ای در دنیا نیست که شعار ندهد، و هیچ اثری نداریم که از این نظر، شعاری نباشد. شما یک اثر هم پیدا نمی‌کنید. در پس هر اثری، یک نویسنده‌ای ایستاده، یا یک سلسله باورهای خاص خودش. او تعریفی از جهان و جهانی‌بینی دارد. یا ملحد است یا الهی.

در حقیقت آنچه در داستان مطرح می‌کند، برآیند باورهای اوست. رمان وسیله‌ای است که باورها را در خود جای بدهد.

در این میان، فقط یک فرق وجود دارد: نویسنده ناتوان نمی‌تواند خود را در داستان پنهان کند. یعنی در دیالوگ داستان، در رابطه علت و معلولی و ساختار اثر و استفاده از دیگر عناصر داستان دستش رو می‌شود. آن وقت می‌گوییم: این شخصیت شعار می‌دهد. ولی کار هنری و حرفه‌ای آنجاست که نویسنده پنهان است. و به میزانی که نویسنده پنهان‌تر است، کار هنری‌تر است.

حالا می‌رسیم به اینکه ادبیات ما در دوران انقلاب، چگونه ادبیاتی است؟ آیا در خور انقلاب است یا نه؟

حقیقت مطلب این است که نیست، و واضح هم هست. یکی از علتهای بزرگ آن، این است که برای نوشتن هر اثر، در هر مقطع تاریخی، احتیاج است که از حادثه اصلی دور بشویم. ادبیات انقلاب، قبل از اینکه این مورد درباره‌اش پیش بیاید، جوش خورد به جنگ؛ و ادبیات سرازیر شد در یک جنگ هشت ساله. بنابراین، ادبیات جنگ، در حقیقت تحمیل شد بر ادبیات انقلاب؛ و آن را در خود گم کرد. نویسندگانی هم که خواستند کاری بکنند، همان مسئله ال‌ا‌هم فی ال‌ا‌هم را هم که در نظر بگیریم، این نوع ادبیات در ذهنشان محو شد. از این نظر، این، یکی از بزرگ‌ترین ضربه‌هایی است که به ادبیات انقلاب خورده است.

اما اینکه نویسندگانی پیدا شوند و دغدغه ادبیات را داشته باشند؛ به نوعی، چند دسته وارد این عرصه شدند. در دوران اول، نویسندگانی داشتیم که تجربه نداشتند. هم جوان بودند و هم جوان قلم. ضمن اینکه این نکته مربوط به کشور ما تنها نیست؛ مربوط به هر جایی است که در آنها در گرماگرم پیدایش یک نقطه عطف تاریخی اثری نوشته می‌شود که آن آثار، تحت تأثیر آن شرایط محیطی خاص است. به این معنی که، آن تلاطم‌های شعاری وقت را در اثر می‌بیند. بنابراین، شاید یکی از دلایل اینکه از این حادثه باید فاصله بگیریم تا آن مسئله جا بیفتد و ادبیات در خورش - به معنای هنری به وجود بیاید - دقیقاً به همین جا برمی‌گردد.

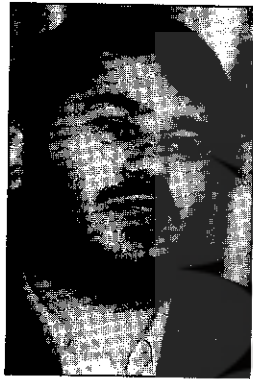
آن ادبیات تحت تأثیر شرایط، یک ادبیات شعاری است. در تمام جاها این گونه است که وقتی حمله‌ای صورت می‌گیرد، سرودها و آهنگها و ریتم‌هایی ساخته می‌شود که در آنها این تلاطم را می‌بینیم. یعنی در آن شرایط، تمام وسایل تبلیغی باید تهیه‌ی باشند و اینها بخواهند مردم را آماده کنند، تا رگ غیرت مخاطبان به جوش آید. ادبیات هم از این موضوع بی‌تأثیر نیست. که این نوع

ادبیاتی که داریم، ادبیات شعاری است.

یکی از این آسیبها که دامنگیر این نوع ادبیات است تعریف بد ادبیات است. من بارها این تذکر را که بر فیلم‌های امریکایی داشته‌ام هم در هنری‌ترین و هم در بازاری‌ترین شکل خود، یک وجه ناسیونالیستی نیرومند بر آنها حاکم است. اما بافت و ساخت اثر به گونه‌ای است که هیچ‌جا احساس شعار نمی‌کنیم. چون نوع تکنیک و استفاده از ابزارها فنی است؛ و قلم به گونه‌ای است که ایجاب می‌کند.

اما نویسندگانی که جوان نبودند و سن و سالی داشتند؛ کسانی که آثاری نوشته بودند. که در این مورد، ما می‌بینیم دو اتفاق افتاده است: یا سکوت مطلق است یا تحریف واقعیات.

**دکتر محسن پرویز:** چند نکته کلی را می‌گویم. یعنی اول سرفصلها را می‌گویم، بعد راجع به آنها، مفصل‌تر صحبت می‌کنم: اول، پژوهش داستان است. که این یکی از نقاط مغفول جامعه ادبی ماست؛ متأسفانه هم در سالهای بعد و هم قبل از انقلاب.

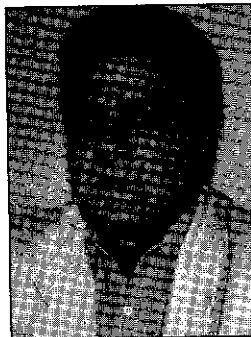


نکته دوم، راجع به تعریف داستان انقلاب است، و اینکه ادبیات انقلاب اسلامی به چه می‌گوییم. باید چهارچوب این را مشخص کنیم. چند موردی هم در مورد نویسندگان و ادبیات امروز ما، در دو حیطه بزرگسال و «کودک و نوجوان» است.

پرویز: پژوهش ادبیات داستانی ما تقریباً نزدیک به صفر است. ما فقط دو - سه نفر آدم خاص در این زمینه داریم که این دو - سه نفر، بنا بر استعداد مشخص خودشان، در زمینه‌های مختلف ادبیات داستانی رفته‌اند کارهایی انجام داده‌اند. فردی مثلاً مشهور می‌شود به اینکه آدم محقق است و به ادبیات داستانی وارد استند و دلیل آن هم این است که از داستان‌هایی که منتشر شده گوناگونی‌ای کرده و در میان آنها بعضاً دست به انتخاب زده. در همین حد و این آدم می‌شود محقق بر چسبند.

اول از امر پژوهش شروع می‌کنیم و به یک نکته دقت می‌کنیم. آن هم اینکه، الآن که بنده اینجا نشستام صحبت می‌کنم، یک وقت است که داریم گپ می‌زنیم و گفتگو می‌کنیم. که معمولاً چون به حالت مکتوب در نیامده، مطالب را خیلی راحت‌تر بیان می‌کنیم. اما وقتی می‌خواهیم بنویسیم، احساس می‌کنیم داریم سند می‌دهیم. اینجا کمی استوارتر صحبت می‌کنیم. ما می‌گوییم ادبیات انقلاب اسلامی مثلاً چه ضعف‌هایی دارد و چه مقدار

کار در این زمینه صورت گرفته است و چه کسانی کار کرده‌اند اینها متکی به مسائل ذهنی خودمان است. هر چقدر ما با این حیطه آشنا تر باشیم، مطالعه‌مان بیشتر باشد، دسترسی بیشتری به ماجرا داشته باشیم، بیشتر در این زمینه صحبت می‌کنیم. به اصطلاح، در ذهن، جمع‌بندی می‌کنیم. یعنی می‌توانیم مدعی بشویم که همه موارد را گفته‌ایم.



ز لوزی جلالی - برای نوشتن هر اثر، در هر مقطع تاریخی، احتیاج است که از حداکثر اصلی دور بشویم. ادبیات انقلاب قبل از اینکه این مورد در باره‌اش پیش نیاید، حوس خورد به جنگ و ادبیات سرازیر شد. در یک جنگ هشت ساله بنا بر این، ادبیات جنگ، در حقیقت تحمیل شد بر ادبیات انقلاب؛ و آن را در خود گم کرد. نویسندگانی هم که خواستند کاری نکنند، همان مسئله‌ی الاهم فی الاهم را هم که در نظر بیگیریم. این نوع ادبیات در ذهنشان معمو شد. از این نظر، این یکی از بزرگ‌ترین خسرها می‌باشد که به ادبیات انقلاب خورده است.

من پیش از اینکه بیایم اینجا، دیروز سعی کردم در اینترنت برگردم و ببینم چقدر مطلب راجع به ادبیات انقلاب اسلامی هست. (نمی‌دانم شما این کار را کرده‌اید یا نه) واقعا نتیجه‌اش تأسف‌آور بود: پنج نفر آدم مطلب نوشته‌اند؛ یک پاراگراف، یک صفحه، دو صفحه. در همین حد است. نه متکی به اطلاعات آماری است و نه می‌شود برداشت درستی از این موضوع کرد. یعنی پژوهش ادبیات داستانی ما تقریباً نزدیک به صفر است. ما فقط دو - سه نفر آدم خاص در این زمینه داریم. که این دو - سه نفر، بنا بر استعداد شخصی خودشان، در زمینه‌های مختلف ادبیات داستانی رفته‌اند کارهایی انجام داده‌اند. فردی مثلاً مشهور می‌شد به اینکه آدم محقق است و به ادبیات داستانی وارد است. و دلیل آن هم این است که از داستان‌هایی که منتشر شده گردآوری‌ای کرده و در میان آنها بعضاً دست به انتخاب زده. در همین حد. و این آدم می‌شود محقق برجسته ما. نه از باب اینکه ما به او جایزه بدهیم. ولی عملاً هر جا که بخواهیم صحبت کنیم، به او ارجاع می‌دهیم. چون هیچ مرجع دیگری نداریم.

این، جای تأسف است که در سال‌های گذشته کتابی منتشر شده در خصوص معرفی ادبیات معاصر جهان؛ داخل آن را ببینید، یک نفر ایرانی اسمش نیست. یک ایرانی کتاب نوشته راجع به ادبیات معاصر جهان؛ اسم یک ایرانی را نبرده است! حتی از کسانی که شاید صد درصد با او موافق و همفکر بوده‌اند هم، اسم نبرده است.

جایگاه پژوهش داستانی، در مملکت، در حد صفر است.

سه - چهار نفر در بعضی موارد، در زمینه ادبیات داستانی مطالبی نوشته‌اند متکی به آمار. کسانی بوده‌اند که از خودشان فکر و ایده داشته‌اند؛ ذهن منظمی داشته‌اند؛ و توانسته‌اند مطالبی را که می‌خواهند بگویند، درست جمع کنند؛ و مقالات نوشته شده و کتاب‌های شده بعضی از اینها، به لحاظ خود مقاله، ارزشمند

است. منتها، نکته این است که این کار، کار یک نفر نیست.

از جمله، مطالبی که در اینترنت دیدم (چون قبلاً ندیده بودم) از یک استاد دانشگاه بود. ایشان اشاره کرده بود که در دانشگاه آزاد سبزوار، راجع به شعر انقلاب اسلامی، یک نفر، پایان‌نامه‌ای نوشته بود. وقتی در جلسه ارائه شد، اساتید بهت زده شدند که همچین شعرهایی هم شاعران انقلابی گفته‌اند! فاجعه تا کجاست که استادان ادبیات دانشگاه ما، از ادبیات روز کشورشان آگاه نیستند. کسی می‌آید و در یک پایان‌نامه دانشجویی می‌پردازد به این موضوع؛ و آنها اتفاقی باخبر می‌شوند.

چهبسا پایان‌نامه‌هایی این‌گونه باشد. این کار، کار آکادمیک است. یک کار دانشگاهی است. من سوالم این است که چند داستان بزرگسال در خصوص ادبیات انقلاب داریم؟ وقتی ما می‌خواهیم راجع به ادبیات انقلاب اسلامی صحبت کنیم، اول ماده خام می‌خواهیم. ماده خام را چگونه پیدا کنیم؟ تعریف کوچولویی از آقای سرشار کنیم: آقای سرشار سنش از ما بیشتر است و خیلی پشتکارش زیاد است. آقای سرشار خیلی شخصی می‌رود و تحقیق می‌کند. این نکته مثبت نیست. چون بعضی از افراد باید تأثیر بگذارند. دیگران بعضی کارها را باید بکنند.

آقای سرشار خودش برود شخصی برگردد آمار و اطلاعاتی پیدا کند و بر اساس آن آمار و اطلاعات مقاله بنویسد و تحلیل ارائه کند. آن جمع کردن اطلاعات و ارائه آمار، وظیفه‌ی ایشان نیست. آمار و اطلاعات باید در امروز در مملکت فراهم باشد. کسی که اهل تحقیق است باید بتوانیم اطلاعات مورد نیاز را در اختیارش بگذاریم تا او بر اساس آن اطلاعات، تجزیه و تحلیل و بررسی کند. این، جایش در کجاست؟ دانشگاه. باید در پایان‌نامه‌های دانشگاهی این جور کارها بشود. البته من می‌دانم که گاهی کار می‌شود. اما این پایان‌نامه‌ها، در کتابخانه‌های دانشگاهی می‌ماند، و از آنجا خارج نمی‌شود. یعنی کسی دسترسی پیدا نمی‌کند. این اطلاعات، به هم پیوسته نیست.

به گمان من، کار پژوهشی باید انجام شود؛ و نمی‌شود. و این کار، در مرحله اول، گردآوری و تدوین است. وقتی تدوین و گردآوری شد، تازه در اختیار محقق قرار می‌گیرد، تا او بر اساس اصول پژوهش، اینها را تجزیه و تحلیل کند، و به ما، پرونده را اطلاع دهد؛ که این نکات مثبت و این نکات منفی در این ماجرا وجود داشت. شاخصه‌ها را بکشد بیرون، و بقیه ماجرا.

نکته دوم این است که ادبیات انقلاب اسلامی اصلاً چیست و کجاست؟ چه را بگوییم ادبیات انقلاب؟ آیا به آنچه وقایع و رخداد‌های منجر به پیروزی انقلاب را به تصویر می‌کشد، بگوییم ادبیات انقلاب اسلامی؟ یعنی وقایعی را که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اتفاق افتاده، جزو ادبیات انقلاب اسلامی حساب نکنیم؟ آیا بیست و پنج سال تلاش نویسندگان بعد از انقلاب را بخشی از ادبیات انقلاب اسلامی بدانیم؟ آیا رخداد‌های مهم بعد از انقلاب جزء ادبیات انقلاب اسلامی است یا نه؟ اینها را باید بتوانیم استخراج کنیم.

تعریف من راجع به این موضوع، ممکن است متفاوت باشد، و نتوانیم تعریف یکسان و احدی راجع به این ماجرا ارائه دهیم. اساساً کسی سعی نکرده آن را تعریف کند. شما اگر تعریف را متفاوت بگیرید، طبیعتاً برداشت‌ها هم متفاوت می‌شود. من اگر تصورم این باشد که ادبیات انقلاب اسلامی یکی از زیر مجموعه‌های ادبیات جنگ می‌شود، طبیعتاً فکر می‌کنم ادبیات انقلاب اسلامی خیلی گسترده است. چون درباره‌ی دفاع مقدس (در زمینه‌های مختلف آن) اطلاعات زیادی داریم و کارهای زیادی انجام داده‌ایم.

آن هم جای صحبت دارد و نمی‌خواهم زیاد صحبت طولانی شود. این را هم که چرا ادبیات دفاع مقدس حیطه‌اش این قدر گسترش پیدا کرد که کل ادبیات انقلاب اسلامی را زیر پوشش قرار داد، نمی‌خواهم صحبت کنم. اما این برداشت و این تلاش که در این بیست و پنج سال صورت گرفته، به‌عنوان

ادبیات انقلاب اسلامی قابل تأمل است.

اما اگر رخدادهایی را که منجر به پیروزی انقلاب شد در نظر بگیریم، در آن زمینه می‌بینیم داستان کم کار شده است. چون آن متکی به وقایع تاریخی است. یعنی باید خاطرات افراد را جمع کرده باشید یا آدم‌های جدیدی در داستان بیافرینید که مغایر با وقایع تاریخی نباشد. در غیر این صورت، در همین زمینه، بعداً مشکلات اجتماعی ایجاد می‌کند.

یک مقدار مشکلات این طوری هم داریم که باعث می‌شود نویسندگان در این باره، دست به عصا راه برند. مثلاً گروه‌های چریکی، قبل از انقلاب، کارهایی می‌کردند. این گروه‌ها بعضاً افرادی را ترور می‌کردند. این، واقعیت تاریخی است. آیا این را می‌توان با آن ریزه کاری‌ها منعکس کرد که بخواهد به یادماندنی بشود؟ چند درصد نویسندگان حاضرند این کار را بکنند؟ بعد، نتیجه عملی‌اش چه می‌شود؟

بعضی افراد معتقدند که زمانی از یک واقعه تاریخی باید بگذرد تا بتوانیم درست و مناسب نسبت به آن قضاوت کنیم و آن را در داستان بیاوریم. اما گاهی وقتها هم، زمان برای طرح بعضی مسائل می‌گذرد. یعنی بعضی مسائل، اگر در زمان خود مطرح نشوند، دیگر بعداً مطرح نخواهند شد. این یکی از مشکلاتی است که در این زمینه وجود دارد.

نکته آخری که مسئله نویسندگان ماست این است که هیچ اثری درباره انقلاب پدید نیامورند. نویسندگان را تقسیم‌بندی نمی‌کنیم. همه می‌دانیم که در ذهن بنده، نویسندگان کسانی هستند که از قبل نوشته داشته‌اند، و کارشان ادامه پیدا کرده، و با افرادی که با ظهور انقلاب، به طور جدی وارد این عرصه شدند و بعد هم کارهایی انجام دادند. اما سن و سالشان در حدی است که تجربه کافی راجع به مسائل انقلاب دارند و در این زمینه می‌توانند بنویسند. عده‌ای هم بعد از انقلاب وارد این عرصه شدند.

از گروه اول، بعضیها نمی‌خواهند راجع به انقلاب بنویسند. اگر هم نوشتند، نوشته‌شان به اصطلاح مشکل تاریخی ایجاد می‌کند. یعنی واقعیات را منعکس نمی‌کند.

علی‌رغم شعاری که داده می‌شود، نویسندگان نسل دوم بیشترین بار را می‌توانند بر دوش بکشند. ما متکی به یافته‌های ذهنی خودیم، نه به اطلاعات خیلی دقیق. اما می‌توان گفت آنها کار خود را به طور کامل انجام ندادند. نمونه‌های کامل راجع به انقلاب اسلامی، واقعا کم داریم. مخصوصاً در رده بزرگسال. در رده نوجوان، حداقل هفت - هشت نمونه خوب در ذهنم است، که می‌گویم، داستانهایی که نمره قابل قبول و بالا می‌گیرند (مثلاً بیست، تا سیزده - چهارده). اما در ادبیات بزرگسال کلاً نداریم. نمونه‌هایی که داریم، مشکلات اساسی دارد. در این زمینه، تصور بنده این است که ما آثار ادبیات داستانی که موضوع آنها پیروزی انقلاب اسلامی باشد اندک داریم. اگر دفاع مقدس را به عنوان بخش لاینفک انقلاب اسلامی در نظر بگیریم، در زمینه دفاع مقدس، آثار ارزشمند، تا حدودی آفریده شده است. که شاید عده‌ای با این مقوله، آشنایی داشته باشند.

کلام آخر اینکه، پژوهش‌هایی در زمینه ادبیات داستانی دفاع مقدس و کتابهایی که در رابطه با دفاع مقدس است، انجام شده است. از جمله، کتاب حجیمی با دو - سه هزار عنوان را، کسی کار کرده بود؛ من ویرایش کردم. تا یکی دو ماه دیگر از زیر چاپ درمی‌آید. اما در زمینه ادبیات انقلاب اسلامی، متأسفانه چنین کارهایی انجام نشده است. یعنی حتی اطلاعات اولیه مختصر را هم نداریم. که به نظر من، یکی از نقایص بسیار بزرگ ماست.

**با یوامی:** صحبت آقای پرویز، سرفصل‌های خوبی داشت، که می‌تواند موضوع یک بحث و نشست جداگانه باشد. چون درباره بعضی از چیزها، تا جوانبش روشن نشود، نمی‌توان بحث کرد.

اگر مبنایی را قائل نشویم، مرزها نامشخص است، و بعضی داستانهایی قبل از انقلاب را که در شکل‌گیری انقلاب تأثیری نداشته‌اند همه می‌توان جزو داستان انقلاب محسوب کرد.

خوب، حالا دعوت می‌کنیم، آقای سرشار بیان‌تشان را مطرح کنند: **محمدرضا سرشار:** آقایان بسیاری از موارد را گفتند. من فقط مسائلی را گذرامی گویم.

اول اینکه، منظور از ادبیات انقلاب چیست؟ باید ابتدا در این نکته به توافق، برسیم بعد سراغ بقیه بحث برویم. تعریف موسع از ادبیات انقلاب می‌تواند این باشد که هر داستانی که موضوع اصلی آن مخالفت و مبارزه با رژیم‌های فاسد گذشته حاکم بر کشور بوده، ادبیات انقلاب است. در این تعریف، دیگر اعتقادات چپ، راست، مذهبی و غیر مذهبی، محلی از اعراب نخواهد داشت. اما با این گستردگی، بحث ما علمی نخواهد شد. در این صورت، شما می‌توانید از دوران مشروطه به بعد، داستانهایی را پیدا کنید که در آنها مخالفت و مبارزه با رژیم قاجار و رضاخان و محمدرضا پهلوی مطرح است. اما هر چه تعریف را خاص‌تر و بسته‌تر کنیم، می‌توان بحث‌های علمی تری کرد.



بنابراین می‌توان گفت، ادبیات داستانی انقلاب مورد نظر ما، ادبیاتی است که مسائل انقلاب اسلامی را به عنوان موضوع اصلی و محوری خود مطرح کرده باشد. با توجه به سابقه مبارزات گروه‌ها و شخصیت‌های اسلامی در این راه، این داستانهایی می‌تواند از زمان شیخ فضل‌الله نوری شروع شود و به شهید مدرس و بعد فدائیان اسلام و قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و هیئت‌های مؤتلفه و دیگر گروه‌ها و اشخاص مبارز اسلامی مانند حضرت امام خمینی و آیت‌الله سعیدی و آیت‌الله غفاری و مانند آنها برسد. اوج این موضوع، سال ۱۳۵۶ و آغاز نهضت اسلامی به رهبری حضرت امام و نهایتاً پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است.

مسائل بعد از انقلاب، خیلی گسترده است: جنگ‌های داخلی تجزیه‌طلبانه، جنگ با دشمن خارجی، کارکنی‌ها و خرابکاری‌های مخالفان... بعد باید آثاری را که در این زمینه نوشته شده شناسایی، دسته‌بندی و تجزیه و تحلیل کرد، تا ببینیم کارنامه نویسندگان ما در این عرصه، چه وضعیتی دارد. که البته، در این باره، حتماً باید مقایسه‌ای هم قضاوت کرد.

من در ذهنم می‌خواستم ببینم حالا ما اگر مثلاً راجع به انقلاب کم نوشتیم، کشورهای دیگر راجع به انقلاب خود چه قدر نوشته‌اند. خیلی نتوانستم به نتیجه برسم. اگر دیگران در این زمینه اطلاعاتی دارند، بگویند. مثلاً بینوایان و ویکتور هوگو اشاره‌ای دارد به جنگ‌های داخلی انقلاب فرانسه. یک کار بزرگ که شورویها درباره انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ خود کرده‌اند گذر از رنجها، رمان سه جلدی نوشته الکسی تولستوی است.

در این کتاب انقلاب، با جنگ‌های داخلی بعد از آن با «سفیدها» و بعد جنگ جهانی اول و مبارزه با دشمن خارجی پیوند می‌خورد؛ و اتفاقاً بیشتر وقایع آن،

مربوط به همین درگیریهاست، که مربوط به بعد از پیروزی انقلاب است. اما رژیم انقلابی حاکم بر شوروی، تنها حدود یک سال درگیر جنگ خارجی است. چون جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ به پایان می‌رسند و قبل از اتمام آن هم، رژیم بلشویکی، عملاً و رسماً از جنگ مذکور کنار می‌کشد. با این ترتیب می‌توان گفت که شورویها تا درگیری در یک جنگ واقعی خارجی که همان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ باشد، حدود بیست و یک سال وقت داشتند. آنها بیست و یک سال می‌توانستند داستان انقلابشان را بنویسند، درحالی که ما فقط یک سال و هفت ماه وقت داشتیم داستان انقلابمان را بنویسیم. چون بعدش جنگ آمد و روی همه چیز را گرفت و عمده توجهها و امکانات مادی و معنوی را، به مدت دست کم هشت سال، به خود اختصاص داد.

مسئله دیگر، سابقه رمان نویسی در روسیه است؛ روسیه یکی از کشورهایی است که سابقه بسیار طولانی در عرصه رمان نویسی دارد و بعضی از بزرگ‌ترین غولهای این عرصه، از این سرزمین برخاسته‌اند. یعنی این کشور، دارای سنت رمان نویسی است. غرب را هم که می‌دانید، بیش از چهارصد سال از عمر رمان نویسی به شکل جدید، در آن می‌گذرد. کشور ما الان هشتاد یا نود سال است که رمان به شکل جدید در آن پا گرفته است. رمانهای اولیه جدید ما، به معنی واقعی رمان نیست. از دهه ۱۰ معاصر خورشیدی به این طرف است که شاهد آثاری قابل تأمل در این عرصه، در کشورمان هستیم. در حالی که در داستان کوتاه، تجربه بیشتری داریم. با این همه، در همان روسیه یا شوروی جدید، جز گذر از رنجهای، تنها شاهد دن آرام شولوخوف به عنوان رمان مرتبط با انقلاب اکبر قابل عرضه به جهانیان هستیم، که همان هم به نوعی با جنگ آمیخته است. بعد هم می‌توان از مادر گورکی اسم برد. یعنی آنچه مختص به خود انقلاب آنان باشد، من که ندیدم. به عبارت دیگر، جدا از مسائل دیگری که عنوان شد، ما یک الگوی تمام عیار رمان درباره انقلاب - ولو از نوع بلشویکی یا کلا غربی آن - هم نداشته‌ایم. در عوض، الگوی رمانهای ضد انقلابی، زیاد هست. از ۱۹۸۴ و قلعه حیوانات جرج اورول بگیرید که کاملاً ضد انقلابی است و می‌توان گفت به سفارش اینتلیجنس سرویس انگلیس نوشته شده، تا آثاری مثل دکتر ژبوگویی بوریس پاسترناک یا مجمع‌الجزایر گولاک الکساندر سولژنیسین، یا دل سگ و بعضی کارهای مارکز و ...

مدل رمان اسلامی و انقلاب اسلامی را که اصلاً نداشتیم. چون حتی اگر مدلهای رمان انقلابی فرانسوی و روسی یا امریکای لاتینی هم می‌داشتیم، باز برای نویسندگان رمان انقلاب اسلامی نمی‌توانست به آن معنی الگو باشد. انقلاب ما یک انقلاب بسیار متفاوت است. یکی از انقلابهایی است که واقعا انقلاب بود.

اما بعد از پیروزی انقلاب، صرفاً با یک مرور ذهنی، چندین رمان را می‌توانم اسم ببرم که در مورد انقلاب نوشته شده‌اند:

اولین رمان که درباره انقلاب برای بزرگسالان نوشته شده است زنده یاد مرگ ناصر ایرانی، از انتشارات سروش است. رمانی حجیم است که من قبلاً آن را نقد کرده‌ام. و در منظری از ادبیات داستانی پس از انقلاب چاپ شده است. رمانی روشنفکری است. نویسنده آن یک توده‌ای سابق و جنبشی (حاج سید جواد) بعد از انقلاب است. حوادث آن، درباره توده مردم نیست، و در میان آنها هم نمی‌گذرد. داستان یک گروه مارکسیست روشنفکر است. انقلاب در کشور آغاز شده و این عده جلساتی در منزل هم تشکیل می‌دهند و همه‌اش حرف می‌زنند. البته نویسندگان در نوشتن این اثر انصاف به خرج داده است. در این رمان، قهرمان داستان، که راوی آن هم هست، با دیدن مردم در خیابانها و همه‌گیر شدن انقلاب مردمی در کشور، به تدریج ذهنش روشن می‌شود. از آن مجموعه پرمعده‌ای بی‌عمل جدا می‌شود و به جریان توده‌های مردم در خیابانها می‌پیوندد. منتها زنده باد مرگ یک رمان عقاید است. بیشتر حرف می‌زند و بحثهای جدلی

در آن مطرح است. فقط یک ماجرای عشقی ملایم چاشنی آن است، که از ثقیلی اثر، می‌کاهد. البته پیش از این اثر، شاهد لحظه‌های انقلاب از محمود گلابدرمای هستیم. اما این کتاب، در حیطه رمان نمی‌گنجد. هر چند دور از داستان هم نیست. چون یک شخصیت محوری دارد که خود گلابدرمای است. البته کاملاً خاطره‌گونه است. اما با نثر ادبی نوشته شده است، و جذابیت لازم برای مطالعه را دارد. چون ماجرای انقلاب را، قدم به قدم تعقیب می‌کند. از همین نویسنده، وال هم هست، که انقلاب زمینه‌اش است. (البته کتاب یک بسیار کم‌حجم حسین آهنی هم، از گلابدرمای، در همین زمینه، برای نوجوانان چاپ شده است؛ که فاقد ارزش داستانی واقعی است.)

یک داستان کوتاه بلند هم (به نام خداحافظ برادر) از خودم درباره انقلاب هست؛ که اول به صورت پاورقی در اطلاعات هفتگی سال ۶۱ چاپ شد. بعدتر در مجموعه‌ای به همین نام آمد. بعدتر به صورت مستقل و یک کتاب جیبی کوچک، توسط انتشارات کیهان منتشر شد.

سیاه چمن نوشته امیر حسین فردی هم هست. داستان در یک روستا (در استان کرمان) می‌گذرد. اهالی این روستای پرت خان زده، در جریان انقلاب نیستند. آنها، تازه چند ماه از انقلاب گذشته، می‌فهمند که چه شده است. آنان نقشی در انقلاب ندارند؛ و داستان، اثر مقطعی انقلاب را در زندگی روستایی در یک گوشه از کشور بیان می‌کند.

حوض سلطون نوشته محسن مخملباف در قبل از انقلاب می‌گذرد. اما از ابتدا تا انتها مبارزات و مجاهدات زیرزمینی یک فرد متشروع و - کمتر - همسرش، علیه رژیم است؛ و کاری خواندنی است.

اسیر زمان نوشته اسماعیل فصیح، در دهه ۷۰ نوشته شده است. مثل سایر آثار فصیح، پیرنگ پلیسی و جنایی دارد و پر از حرکت و ماجرا است. راز دارد؛ و نویسنده سعی کرده است آن را منصفانه بنویسد. اما به هر حال، اسماعیل فصیح، اسماعیل فصیح است.

آتش بدون دود، رمان مفصل هفت مجلدی نادر ابراهیمی است. او قبل از انقلاب، همین داستان را، با تفاوتی محتوایی، در دو مجلد نوشته بود. بعد از انقلاب، آن را ادامه داد و به هفت مجلد رسانید؛ که نزدیک به سه هزار صفحه است.

به لحاظ نثر، شسته - رفته است. از نظر ساختار هم منسجم است. شخصیت‌های متعدد و فضاهای متنوع، از ویژگیهای این اثر است.

آتش بدون دود، سه شخصیت اصلی دارد که دو مرد و یک زن‌اند. از این سه، دو مرد، مهم‌ترند. یکی از آنها سوسیالیست ماتریالیست است و دیگری یک روحانی مسلمان مبارز است. البته نهایتاً غلبه با شخصیت سوسیالیست و طبعاً اندیشه اوست. در عین حال که او به حضرت علی هم، به این دلیل که تصور می‌کند عدالتخواهی اقتصادی ایشان جنبه سوسیالیستی دارد ارادت می‌ورزد، و با آن روحانی مسلمان هم دوست است. زیرا هر دو، علیه یک دشمن مشترک (رژیم محمدرضا پهلوی) مبارزه می‌کنند.

آتش بدون دود رمانی خواندنی است. ولی مطالعه‌اش خیلی وقت می‌برد. این اثر را من سالها قبل در حضور نویسنده آن، نقد کرده‌ام.

رازهای سرزمین من رضا براهنی رمانی حدوداً هزار و دو بیست صفحه‌ای است. وقایعش از چند سال پیش از انقلاب آغاز می‌شود و تا خود پیروزی انقلاب و کمی بعد از آن هم می‌رسد. این اثر را من نقد کرده‌ام و در حدود سیصد صفحه، به صورت کتاب مستقل (تحت عنوان پیش از آنکه سرها بیفتند) توسط انتشارات حوزه هنری چاپ شده است. اثر بلیشو و در هم ریخته‌ای است. یکی از مضامین اصلی‌اش هم تفرقه‌افکنی بین ترک و فارس است. همان مضمونی که دهها سال است استعمار، خاصه انگلیس و آمریکا، روی آن سرمایه‌گذاری و تبلیغ کرده‌اند. تکیه بر مسائل جنسی هم در آن خیلی زیاد

است. به طوری که از این نظر، در زمان انتشار، اعتراض شبه روشنفکران فاقد عقاید اسلامی را هم برانگیخت.

بعضی داستانهای دیگر هم هستند که زمینه اصلی شان مبارزه علیه رژیم پهلوی است. مثل آواز کشتگان و بعد از عروسی چه گذشت، از براهنی، که اولی ارتباطی با انقلاب اسلامی ندارد و دومی هم، از همان اسم کنایه‌های اش به انقلاب اسلامی تعرض می‌کند همچنان که از چاه به چاه از همین نویسنده، مشابه چنین غرضی دارد.

آتش از آتش از جمال میرصادقی هم هست. میرصادقی سابقه عضویت در حزب توده را دارد. اما گرایش در این اثر، روشنفکری است، و مارکسیسم نمود ندارد. داستانی جمع و جور و کم‌حجم است. با خود انقلاب هم ارتباط ندارد و به درگیریهای چند مبارزه با رژیم پهلوی و مشکلات آنها با ساواک می‌پردازد. مشکل بسیاری از این رمانها، همین است، که چون نویسندگان آنها فاقد تجارب مردمی و اجتماعی لازم هستند، بیشتر به یک جمع محدود روشنفکری پرداخته‌اند. علت عمده کمبود جذابیت در این آثار هم همین است، چون مردم عادی نمی‌توانند ارتباط زیادی با آنها برقرار کنند.

منهای جنبه محتوایی و مستند بودن، قوی‌ترین و مرتبط‌ترین رمانی که راجع به انقلاب نوشته شده، مدار صفر درجه است. یک رمان سه جلدی با نزدیک به هزار و هشتصد صفحه متن. البته از نظر نحوه طرح واقعیات تاریخی، فوق‌العاده تحریف‌آمیز است. یعنی به گونه‌ای انقلاب را جلوه داده است که انگار همه چیز از مارکسیستها و توده‌های‌ها شروع شد و با آنها پیش رفت. و وقتی انقلاب به پیروزی رسید، مذهبها آمدند و بر این اسب زین شده سوار شدند و مهار آن را به دست گرفتند. ولی کار بسیار جذابی است. من این رمان را در حدود پنجاه صفحه نقد کردم و در سه شماره اول روزنامه انتخاب، در سه صفحه کامل روزنامه چاپ شد. بعد همان نقد را در کتاب ورود نویسنده به ساحت داستان و خروج شخصیتها از آن چاپ کردم.

بعضی داستانها هم هستند که آشکارا به انقلاب اسلامی پرداخته‌اند. ولی در قالب رمزی یا تمثیلی، عملاً انقلاب اسلامی را هدف قرار داده‌اند. مثلاً خود همین احمد محمود کتاب درخت انجیر معابد، به نوعی خواسته انقلاب اسلامی مردم را و قیام آنها را در یک شهر خیالی، به سبک و سیاق داستانهای رئالیسم جادویی نشان دهد. رهبر آن قیام یک انسان درویش مسلک دروغین است. حالت روحانی او، که درباره‌اش نوع نظیره‌سازی نمادین صورت گرفته در این داستان، حاکی از آن است که نویسنده به انقلاب نظر دارد. اثر، یک چهره بسیار فانیست از این شخص درویش ماب و پیروان نادان و خرافی او - به‌عنوان توده مردم - ترسیم کرده است. البته استثنائاً، در مقابل این جریان خرافی شبه مذهبی فرصت‌طلبانه، چند شخصیت روحانی روشنفکر را، در جناح مقابل مطرح کرده است.

در دو جلد رمان خانه ادیسیهای غزاله علیزاده، به ظاهر، نوعی انقلاب کمونیستی مطرح می‌شود. در آن هم، نوعی نظیره‌سازی نمادین هست که ذهن خواننده را به کنه و اصل مقصود نویسنده معطوف می‌کند. این کار را من به صورت شفاهی و زنده، نقد کرده‌ام. شهری که زیر درختان سدر مرد نوشته خسرو حمزوی را هم که بنده در حدود شصت صفحه نقد کرده‌ام و به چاپ رسیده است، باز دارای نظیره‌سازی‌های نمادینی با انقلاب اسلامی است. در این اثر، نویسنده، بی‌هیچ تردید سعی کرده رهبر روحانی داستان را شبیه حضرت امام، و اطرافیانش را شبیه اطرافیان ایشان جلوه دهد. توده مردم را هم خواسته شبیه پیروان و طرفداران آن حضرت نشان دهد. در مجموع چهره بسیار کزیه و وحشتناکی از مذهبها ارائه کرده است. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دولت اصلاحات هم، بنا به وظایف اصلی خود(!)، از نویسنده این اثر - به‌عنوان اثر برتر سال - تقدیر کرده است.

سالیهای ابری علی اشرف درویشیان، مجموعه داستانهایی با زمینه مبارزاتی از این ولایت، سلول ۱۸، و مانند اینها را که قبلاً چاپ شده بود، در واقع به هم چسبانده و به لحاظ حجم، تبدیل به یک رمان کرده است. قهرمان این اثر هم راوی آن - در واقع همان نویسنده اصلی - و عنصری مارکسیست است.

جزیره سرگردانی و ساریان سرگردان، نوشته سیمین دانشور، از فاصله نزدیکی به انقلاب شروع می‌شود و تا سالهای اولیه جنگ ادامه می‌یابد. تا پارسال بنا بود مجلد سوم آن - کوه سرگردان - هم چاپ شود؛ که نشد. من دو مجلد اول آن را نقد کرده‌ام و در شصت - هفتاد صفحه، در مجله ادبیات داستانی چاپ شده است. به لحاظ جذابیت قصه‌ای، کاری خواندنی است. اما در این اثر، با آنکه مجلد اول، نسبتاً منصفانه و واقع‌نگر ارائه نوشته شده، مجلد دوم با یک تغییر جهت غیر قابل توجیه محتوایی، به تحریف آشکار وقایع انقلاب و جنگ تحمیلی پرداخته است.

سالیهای بنفش از ابراهیم حسن بیگی، هم از معدود داستانهای مثبت راجع به انقلاب، و کاری خواندنی است. با این همه، هنوز رمانی که منصفانه و وفادار به واقعیات بنیادین انقلاب اسلامی به رشته تحریر درآمده و در عین حال، حق آن را هم ادا کرده باشه نداریم. طبعاً ما از احمد محمود یا سیمین دانشور و دیگر افراد غیر مسلمان یا شبه روشنفکر، توقع نداریم چنین کاری خلق کنند. نویسنده آزاد است در چارچوب قانون بنویسد و ما هم نقد خودمان را می‌کنیم. ولی از نویسندگان خودی که انتظار داریم! مثلاً آقای زنوزی، چرا شما ننوشتید؟ آقای سرشار، شما که خودت این را می‌گویی، چرا ننوشتی؟! بقیه حدود دویست نویسنده‌ای که با باورهای اسلامی و انقلابی وارد این عرصه شدید و نام و توانایی‌تان در این زمینه را مدیون این انقلاب هستید، شما چرا در این باره قلم نزدیدی؟!

پایرامی: خیلی ممنون هستیم از آقای سرشار. صحبت‌های ایشان آن قدر مفصل بود که اگر من بخوام فهرستوار هم جمع‌بندی بکنم، خودش یک صحبت جدا می‌شود. فقط به این نکته مثلاً تقسیم‌بندی این گونه داستانها به داستان انقلاب و ضد انقلاب اشاره می‌کنم؛ که به هر حال جای تأمل دارد. یکی دو مورد کار دیگر هم هست که موارد کم‌اهمیتی است؛ که به هر حال ایشان به آنها اشاره نکردند مثلاً من از آقای میثاق امیر فجر هم در این زمینه کار دیده‌ام. از آقای غلامرضا طوسی هم کار دیده‌ام. که متأسفانه اسمشان را فراموش کرده‌ام. در ادبیات نوجوان هم فکر می‌کنم کارها خیلی زیاد است؛ که ایشان نخواستند وارد این بخش شوند. چون فرصت زیادی می‌طلبد. اما در بخش پرسش و پاسخ و میزگرد، که در واقع آسیب‌شناسی یا به نوعی چرایی این مسئله است، ممکن است اشاراتی به آن بشود.

این بخش را دوستان شنونده، می‌توانند با مطرح کردن سؤال جهت بدهند. سؤال: کتابهای احمد احرار، تاریخی حساب می‌شوند؟ زنوزی: بیشتر تاریخی حساب می‌شوند. البته بعضی از رمانها هم هستند که هم می‌شود گفت تاریخی هستند و هم می‌شود گفت اجتماعی هستند و هم خانوادگی.

خیلی از رمانها این‌گونه‌اند که تکیه‌گاه اصلی‌شان تاریخ است؛ و به اعتبار آن تکیه‌گاه، گفته می‌شود آن رمانها تاریخی‌اند. ولی فقط این نیست. اما رمانی مانند کلید را که نویسنده مایه اصلی‌اش را از یک حادثه تاریخی گرفته، نمی‌توان گفت رمان تاریخی است.

سؤال: درباره علت نوشته نشدن رمان انقلاب، بیشتر توضیح بدهید.

سرشار: یک مورد را که عرض کردم؛ سابقه رمان نویسی به شکل جدید، در کشور ما کم است. مورد دیگر، به خصوصیات نویسندگان ما برمی‌گردد. حقیقت این است که نسل متعهد انقلابی ما، در قیل از انقلاب، در عرصه ادبیات

داستانی بزرگسال، تقریباً اصلاً حضور نداشتند. اما در عرصه ادبیات کودک و نوجوان، نویسندگانی چند داشتیم؛ که بعد از انقلاب هم تکثیر شدند. تفصیل این ماجرا را، من در کتاب نگاهی به ادبیات کودکان قبل و بعد از انقلاب (در دو جلد) نوشته‌ام و در سال ۱۳۶۷ توسط حوزه هنری چاپ شده است. که چون بحث ما در اینجا این ادبیات نیست، وارد آن بحث نمی‌شوم. فقط اشاره می‌کنم، برای کودکان و نوجوانان، در آن شاخه (انقلاب) کار زیاد شده است. از قضا، در انقلاب از انقلاب هم خیلی کار شده است. در دهه هفتاد هم دو دفتر تشکیل شد تا به طور جدی این موضوع را پیگیری کنند. یکی دفتر ادبیات انقلاب در کانون پرورش فکری بود. در آنجا با نویسندگان صحبت می‌کردند و تشویقشان می‌کردند که راجع به انقلاب داستان بنویسند. آثار متعددی هم توسط آنها چاپ شد. از جمله کسانی که آثارشان به صورت داستان بلند در آنجا چاپ شد، نورا حقیرست، افسانه شعبان نژاد و محمدرضا محمدی پاشاکاند.

در حوزه هنری، از همان اوایل نیمه دوم دهه شصت خود من اقدام به گردآوری تک داستانهای کوتاه راجع به انقلاب برای کودکان و نوجوانان کردم. که تاکنون شش مجلد آن (تحت عنوان قصه‌های انقلاب) به چاپ رسیده است. بعدها که «دفتر ادبیات انقلاب» در حوزه تشکیل شد بخش کودک و نوجوان آن هم در این زمینه فعال شد و آثاری به چاپ رساند. که از آن جمله به بچه‌های سنگان حسین فتاحی یا نوشته‌هایی از داوود غفارزادگان و دیگران می‌توان اشاره کرد. اما مشکل بیشتر ما در عرصه ادبیات بزرگسالان است.

البته قبل از انقلاب، ما نویسندگان مسلمان متعددی مانند محمود حکیمی داریم که کارهایی بینابین با مضامین اسلامی - انقلابی منتشر کرده است. اما - فضل پیشکسوتی ایشان به کنار - این آثار اولاً هیچ یک، ماجراهایشان در ایران نمی‌گذرد، در ثانی، به لحاظ معیارهای داستان‌نویسی امروزی، کارهای قوی‌ای نیستند.

پس می‌توان گفت، اگر رمان‌نویسی به شکل جدید در کشور ما با تأخیری بیش از سیصد سال نسبت به غرب آغاز شده، نسل نویسندگان متعهد مذهبی، با یک تأخیر اضافه لااقل شصت ساله وارد این عرصه شدند.

مشکل دیگر این نسل، جوانی سن و سال، و به تبع آن، جامع نبودن تجربیاتشان از زندگی، در ابتدای کار بود. به خلاف شعر، که هر چه سن بالا می‌رود خلاقیت شاعر کم می‌شود، در داستان‌نویسی، تا حدود پنجاه - شصت سالگی خلاقیت وجود دارد و فعال است. در واقع هر چه سن بالاتر می‌رود، تجربه‌های نویسنده عمیق‌تر، و داستانهای اصیل‌تر می‌شود. در حالی که در دهه اول بعد از پیروزی انقلاب، نویسندگان این طیف، دارای سن پایین و تجربه کم اجتماعی‌اند. آنها ماجراهایی را که از دهه‌های قبل در کشور شروع و منجر به این انقلاب شده است، از نزدیک ندیده و لمس نکرده‌اند. به لحاظ تجارب سنی هم در آن حدی نیستند که بر اساس شنیده‌ها و خوانده‌ها بتوانند این کمبود را جبران کنند. بنابراین، گرد رمان‌نویسی برای بزرگسالان، در این زمینه نمی‌گردند. نویسندگان سالمند نسل گذشته هم که با انقلاب اسلامی همراه نبودند یا حتی مخالف آن بودند؛ و نمی‌خواستند تجارب نویسندگی خود را در راه نوشتن رمانی راجع به این انقلاب صرف کنند این نسل، اگر صادق بودند، می‌دانستند اگر چنین رمانی بنویسند باید به بسیاری از آن مسائل اسلامی و نقش‌آفرینی محوری انقلابیون مسلمان اشاره کنند. بنابراین، چه بسا برای اینکه دروغ نگویند، در این باره نوشتند. آنها هم که در این باره رمان نوشتند، با فاصله زمانی چندین ساله نوشتند؛ و همگی انقلاب را تحریف کردند. یعنی آنها که شرایط تجربی و حرفه‌ای‌اش را کم و بیش داشتند، باید می‌نوشتند؛ که نوشتند. آنها هم که می‌خواستند بنویسند، نمی‌توانستند یا امکانات مادی و وقتی آن را نداشتند که بنویسند. به فاصله یک‌سال و هفت - هشت ماه بعد هم - که گفتیم - جنگ تحمیلی شروع شد.

این جنگ، جنگ سرنوشت بود. تمام نیروها و انرژی و امکانات مادی و معنوی انقلابیون بایستی بسیج می‌شد، تا شاید بتوان جلو آن ایستاد. ضمن آنکه تصدی مسئولیتهای فرهنگی و هنری هم، بر گردن اهالی قلم متعهد بود. بنابراین، نویسندگان متعهد آمدند و عمده انرژی‌شان را در همین زمینه دفاع مقدس گذاشتند. به همین سبب هم هست که امروز، علی‌رغم اظهارنظرهای بی‌پشتوانه و غیر علمی‌ای که می‌شود، ما، چه از لحاظ کمیت و چه کیفیت، درباره دفاع مقدس، آثار قابل توجهی داریم.

جنگ تحمیلی که به پایان رسید، یک فاصله ذهنی حدوداً ده ساله تا پیروزی انقلاب، ایجاد شده بود. به همین سبب، دیگر برگشتن به آن عالم خاص برای نویسندگان، از نظر ذهنی، مشکل بود. مضافاً اینکه، در طیفی قابل توجه از نسل ارزشی وابسته به انقلاب، به تدریج یک استحاله فکری در حال شکل گرفتن بود که باعث می‌شد عزم لازم برای ورود در حیطه داستان انقلاب، از آنان گرفته شود. مشابه این استحاله، در جامعه هم رو به گسترش بود. بنابراین، به لحاظ مخاطب هم، این گونه آثار، آن مشتری لازم را نداشت. به اینها، عامل افت عمومی شمارگان کتاب در سالهای اخیر را اگر اضافه کنیم، که باعث شده عده قابل توجهی از نویسندگان نسل انقلاب، دیگر نویسندگی را به‌عنوان کار اول و اصلی خود قرار نمی‌دهند، و بعضاً به سفارشی‌نویسی یا قلمبازی در عرصه‌های پردرآمدتر و زود نتیجه‌تر رو آورده‌اند. آن وقت دلایل این کمبود و رکود، بهتر آشکار می‌شود. البته من معتقد نیستم که رمان باید متولی داشته باشد. در همه دنیا، رمان خوب، خود نوشته می‌شود. منتها شرایطی که چنان داستان‌نویس‌ها و داستان‌هایی را در گذشته پدید آورده، شرایط امروز نیست. این مقایسه هم غلط است که مثلاً بگوییم: پس چطور داستایوفسکی در فقر هم نوشت؟! او در یک دوره دیگر می‌زیست، که ادبیات و نویسندگی هم، شأن دیگری داشت. در جامعه ما، نویسندگان چقدر شأن اجتماعی دارند، که از آنها متوقعیم با همه محرومیتهای مادی و معنوی بسازند و به وظیفه ادبی‌شان عمل کنند؟! انسان یا باید برای انگیزه‌های مادی بنویسد یا انگیزه‌های شهرتی یا اعتقادی. اعتقادی وقتی سست یا دچار تردید شد، این انگیزه، خودبه‌خود حذف می‌شود. انگیزه‌های مادی هم که در کشورهایی مانند ما از اصل نمی‌تواند وجود داشته باشد. با این شمارگان پایین کتاب و دشواری یافتن ناشر در سالهای اخیر و عدم ترجمه به زبانهای دیگر، نویسندگان باید چیزی هم از خود داشته باشند و بگذارد برای گذران زندگی‌اش؛ تا فراغت پیدا کند بنویسد. بعد هم که کارش چاپ شد، نتیجه مادی به کنار، جامعه چه گلی به سرش می‌زند، تا احساس غبن کمتری بکند؟!.

در کل، در جوامع شرقی، نویسنده شأنی وسوسه‌انگیز ندارد. البته نویسندگان غیرمتعهد غیر انقلابی، از این نظر، وضعیتی به مراتب بهتر دارند. آنها می‌توانند از عوامل کاذب ایجاد جاذبه - مثل سکس یا مخالف‌خوانی - در آثارشان سود ببرند، و شمارگان آثارشان را بالنسبه بالا ببرند. این طیف، در دولت اصلاحات هم، که از همه گونه پشتیبانی و حمایت مادی و معنوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برخوردار بودند. به علاوه، از طرف قدرتهای جهانی مخالف انقلاب اسلامی، در پوشش مؤسسات به ظاهر فرهنگی، حمایت‌های مادی و معنوی آشکار و پنهان می‌شوند. در وسایل ارتباط جمعی آنها، به کرات مورد معرفی و تبلیغ قرار می‌گیرند. برخی آثارشان در خارج ترجمه و منتشر می‌شوند. هزینه سفرهای خارجی آنها، تحت پوشش شرکت در کنفرانسها و سخنرانیهای علمی به آنها پرداخت می‌شود. حتی به این بهانه یا تحت عنوان جایزه‌های مختلف، به آنها کمکهای مالی گاه اساسی می‌شود. بنابراین، در طیف نویسندگان متعهد، انگیزه‌ها مرتب رو به کاهش است. به این دلیل، می‌گویم نیاز به متولی در این امر هست. و الا، رمان نباید متولی بخواهد.